

● باز نویسی: محمد رضا شمس ● تصویرگر: میترا عبدالهی

بلبل و نی

یکی بود، یکی نبود.
یک بلبل بود و یک گل نی. یک روز بلبل، روی گل نی نشست.
نی گفت: «بلند شو، و گرنه پایت را می‌برم.»
بلبل گفت: «بلند نمی‌شوم، چون خسته‌ام.»
نی، پای بلبل را بُرید. بلبل گفت: «حالا که پای مرا بُریدی، من هم می‌روم به الاغ
می‌گویم بیاید تو را بخورد.»
بلبل رفت پیش الاغ و گفت: «ای الاغ، برو نی را بخور!»
الاغ گفت: «نمی‌خورم! چون همین حالا یک نی خوردم.»
بلبل گفت: «حالا که نمی‌خوری، من هم به موش می‌گویم بیاید پالانت را پاره کند.»
بلبل رفت پیش موش و گفت: «ای موش، یک الاغ می‌شناسم که پالان قشنگی دارد.
برو پالانش را پاره کن!»
موش گفت: «نه، نمی‌روم! چون همین حالا یک پالان را پاره کرده‌ام.»
بلبل گفت: «حالا که نمی‌روی، من هم به گربه می‌گویم بیاید تو را بگیرد.»
بلبل رفت پیش گربه و گفت: «ای گربه، یک موش می‌شناسم که خیلی خوش‌مزه
است. برو او را بگیر!»
گربه گفت: «نه، نمی‌گیرم! چون همین حالا یک موش گرفته‌ام.»
بلبل گفت: «حالا که نمی‌گیری، من هم به سگ می‌گویم بیاید تو را گاز بگیرد.»
بلبل رفت پیش سگ و گفت: «ای سگ، یک گربه می‌شناسم که چاق و چله است.
برو او را گاز بگیر!»
سگ رفت و گربه را گاز گرفت. گربه رفت و دُم موش را گرفت. موش
رفت و پالان الاغ را پاره کرد. الاغ رفت و نی را خورد. بلبل هم پرید
و رفت تا روی یک
نی دیگر بنشیند.



مَثَل

دعا کردم به الله
الله به من بارون داد
بارون را دادم به صحرا
صحرا به من گندم داد
گندم را دادم به نانوا
نانوا به من کُماج داد
کُماج را دادم به بابا
بابا به من کتاب داد
کتاب را دادم به اُستاد
اُستاد به من سواد داد



ترانه

دس دسی، باباش می آد
صدای کفش پاش می آد
دس دسی، ننه ش می آد
با عمّه و خاله ش می آد
دس دسی، عموش می آد
با جیبِ پُر لیموش می آد
دس دسی، دایی ش می آد
با قوری چایی ش می آد



لالایی

لالالالا، گُل لاله
پلنگ در کوه می ناله
لالالالا، گُل پسته
بابات رفته، شدم خسته
لالالالا، گُل زیره
دلم آروم نمی گیره
لالالالا، گُل سوسن
بابا اومد، چشم روشن

